

## پس کی خودت را می تکانی؟!

### نگاهی گذرا به داستان خانه تکانی

( یاد می آید؛ همکاری داشتیم که زبانش لقی و اخلاقی تند بود. خودش می گفت که من زکم!) این نکته را داشته باشید تا کمی در باره داستان خانه تکانی با هم حرف بزنیم.

داستان از جایی شروع می شود که از یک نظر، با محتوای آن دچار تناقض است. خانه ای تازه رنگ شده و تمیز. حداقل دو نفر در این خانه زندگی می کنند. مرد و زنی که با هم ازدواج کرده اند.

راوی داستان، مرد است. مرد داستان، معلم است. آن طور که می گویند؛ کمی بد خواب است. دیر بیدار می شود. حداقل این که خیلی بد بیدار می شود. ظاهراً منتظر است تا هر روز صبح، زنش او را بیدار کند. یعنی زنش، حکم ساعت زنگدار را برایش دارد!

مرد داستان، علاوه بر بد خوابی و دیرخیزی، بد دهن هم هست. پدرزنش را پیش چشم زنش می آورد تا بیدار شود!

آهی به زخم می گم به حرفام توجه نکن، هرطور شده بیدارم کن، اما خانم نازک نارنجی من فوری بهش برمی خوره، خوب گیرم چندتا فحش آبدار هم به پدرت دادم، دست خودم که نیس، خوابم بی هوشم.

و ته دلش با شیطنت گفت: " تازه، حشقه، با این دختر تربیت کردنش، دستم هم درد نکنه!" زن نیز گاهی به پدر مرد، بد و بیراه می گوید: آهی جد و آباد منو جلو چشمم می آوردی و بهشان بد و بیراه می گفتی، تا بگذارم بیشتر بخوابی، منم عصبانی شدم، ولت کردم، رفتم. گور پدر خودت و خوابت، به من چه؟ والا به خدا...!

در و تخته با هم جور و چفت شده اند! نویسنده برای نشان دادن همسانی زن و شوهر، از یک زبان و یک نثر و یک تکیه کلام استفاده می کند.

داستان نویس تا کجا حق دارد و می تواند به فضاهای خصوصی آدمها وارد شود؟ البته در این داستان، نویسنده وارد فضاهای خصوصی نمی شود. بلکه منظور از فضای خصوصی همان زبان نژندی و بد زبانی است. از آنجا که هر دو طرف، این بیماری را دارند، برایشان عادی شده و در داستان به عنوان یک نیروی جدال انگیز و کشمکش آفرین مطرح نمی شود. یعنی اصل موضوع بر سر این ویژگی نیست. پس چرا داستان نویس به سراغ این خصوصیت رفته است؟

داستان نویسان برای صحنه پردازی و نشان دادن شخصیتها از عنصر دیالوگ و یا گفتگو استفاده می کنند. دیالوگهایی این چنینی فایده دیگری هم دارد و آن واقع گرایی است. داستان نویس برای واقع گرایی داستان، تصمیم گرفت تا مثلاً از بد زبانی و ناسزاگویی استفاده کند. امری که ممکن است (متأسفانه) در بسیاری از خانوادهها رایج باشد. اگر به داستان نگفته ام در باره همکاری سابقم برگردید، من خیالم آسوده می شود که همه آنچه را که باید می گفتم، گفته ام. فقط یک نکته باقی می ماند و آن این که؛ آیا این، تنها راه واقع گرایی است؟ آیا وقت آن نرسیده است که همراه با خانه تکانی، خودمان را هم کمی تکان بدهیم تا ناخالصیهایمان بریزد؟

عباس زاده کاشانی، داستان خوبی نوشته است. به این معلم خوب و هنرمند، روز معلم را شادباش می گویم و روز کار خوشی را برایش آرزو می کنیم.

## جلوه های داستانی در شعر شاعران - نصرت رحمانی

دویدیم و دویدیم و دویدیم  
ولی دروازه بان دروازه را بست  
دروازه ی شهری رسیدیم  
دریغاً روی هم را هم ندیدیم\*

### عنصر داستانی در این شعر - روایت:

استفاده از خرده ریزه ها برای روایت داستانی، در میان داستان نویسان نه این که امری عادی بوده بلکه همواره وجود داشته است. این را بیشتر، داستان نویسان بزرگ و مطرح مد نظر داشته اند؛ چرا که داستان نویسان تازه کار و معمولی جرات این کار را ندارند و همیشه در این صددند که دست به کارهای بزرگ بزنند تا شناخته شوند. آنها گمان می کنند که برای بزرگ شدن، حتماً باید کارهای بزرگ و خارق العاده انجام دهند. اما داستان نویسان حرفه ای، گاهی از سوژه ها و مایه های معمولی، داستان می سازند و اتفاقاً داستانهایی خوبی هم می سازند و این یک مهارت است.

این درجه از مهارت در شاعران هم دیده می شود. شاعران بنا بر درجه مهارتی که در کاربرد زبان به عنوان ابزار روایت دارند، شعر روایی را بر می گزینند. یعنی شاعری می تواند شعرهای روایی بسراید که قبل از هر چیز، بر ارکان و ابزارهای شعر مسلط باشد. به سخنی دیگر، واژه ها و زبان مانند موم در دستهایش، رام و نرم باشند و او خیالش بابت این شکل از زبان آسوده باشد، آنگاه است که به دنبال بخش های دیگر شعر می رود. آن وقت، مانند نجاری ماهر، اگر هر چوب و تخته پاره ای به دستش بدهی، می تواند یک صندلی از آن بسازد و تحویل دهد.

اما نجار آماتور، معمولاً به دنبال چوب ها و تخته های صاف و پهن و بُرش خورده است. او نگران است که مبدا تخته های معمولی، کارش را خراب کنند.

نصرت رحمانی (نوح) شاعری است که عنصر روایت در شعرهایش زیاد دیده می شود. اساساً شعرهای روایی در دوره ای رواج پیدا می کند که شاعر حرفه های زیادی برای گفتن داشته باشد. دوره نصرت رحمانی، یعنی دوره پهلوی دوم، یکی از دوره های مسأله دار و پرولماتیک تاریخ معاصر ایران بود. در این دوره، بسیاری از شاعران (نیما و بیروانش) به

روایت اهمیت زیادی می دادند. حتی خیلی از آنها داستان هم نوشته اند. از نیما گرفته تا اخوان و شاملو و دیگران. نصرت رحمانی شاعری است کارآزموده و چیره دست که واژه ها مانند میخ، تخته، اره و تیشه در خدمت او هستند. برای او لزوماً سوژه های پُر طمطراق ابزار کار نیستند.

او از موادی آماده برای نوشتن شعر و انتقال پیامش استفاده کرده است. روایت فولکلوریک دویدم و دویدم... روایتی ساده است که در متل های کودکان وجود داشته و به خاطر روایت کودکان و همگانی اش، مورد استفاده عام بوده است. شاعر از این ساخت مشهور و آماده برای پرداختی دیگر استفاده کرده و داستانی دیگر ساخته است. نمونه و مشابه این کار (شعر روایی) در شعرهای رحمانی کم نیستند. همین مضمون را مهدی اخوان ثالث نیز در شعر "دریچه ها" پرداخته است.

(\* مجموعه اشعار / نشر نگاه / چ چهارم ۱۳۹۲ / ص ۲۵۳)

## داستانهای شما - پاسخ های ما

در ماهی که گذشت، دوستان زیادی به مجله و به صفحه "در وادی داستان" نامه نوشته اند و داستان فرستاده اند. امیدوارم این روش خوب و سنت حسنه همواره در میان دوستان رواج داشته باشد. در اینجا ضمن دست مریزاد و خسته نباشد به همه دوستان، به چند نامه پاسخ می دهم:

۱ - **قربان کریم زاده - مشکین شهر** - از داستانهایی که در شماره های آینده استفاده خواهیم کرد. از آقای قربان زاده و دوستان قدیمی انتظار بیشتری می رود. ناگفته نگذارم که ایشان در صدد است یک مجموعه داستان از آنچه تا کنون از او در مجله جوانان امروز چاپ شده است، منتشر کند. ما پیشاپیش این موفقیت را به ایشان شادباش می گویم.

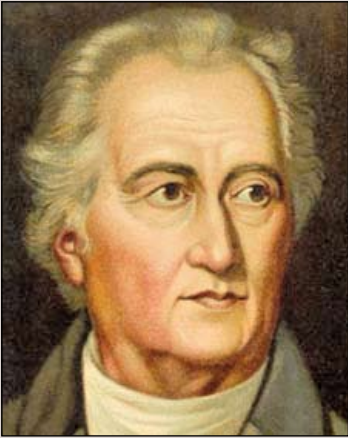
۲ - **الهام پدری - تهران** - در مورد داستان "سفر" هنوز تصمیمی نگرفته ام. تا یادم نرفته باید بگویم که داستان "سخت تر از اسارت" در شماره اردیبهشت ۱۳۹۶ - یعنی در شماره قبلی - از ایشان بوده که متأسفانه به نام تاجمیر ریاحی چاپ شده است. از همین جا از الهام پدری و خوانندگان خوب و شکیبای مجله، پوزش می خواهم. از الهام پدری در آینده نزدیک، داستان دیگری چاپ خواهد شد.

۳ - **زهرا جباری - آذر شهر** - امیدوارم برای زهرا جباری و خانواده اش در سیل اخیر، مشکلی ایجاد نشده باشد. داستان "اعتقاد" کمی بلند است. امیدوارم خانم جباری دستی در آن برد و کمی کوتاهترش کند.

۴ - **آذر (عادل) غلام زاده - آستانه اشرفیه** - داستان سراب عشق، به دستم رسید. در شماره آینده در باره اش خواهیم نوشت. تا آن روز، شاد و مانا باشید.

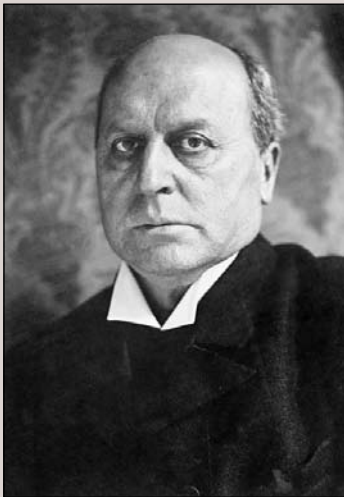
۵ - **فرزانه ولی زاده** - دنبالش می گردم "داستانی است که هرچه دنبال شهر شما گشتم، پیدایش نکردم. دوستان توجه داشته باشند که وقتی نامه می نویسند و داستان می فرستند، حتماً نام شهرشان را هم قید کنند.

۶ - **سید محمد میر موسوی - گرگان** - علاوه بر داستان "گالش"، این بار نیز داستان "روز مزرعه" از شما رسید. ممنون از همکاری شما. داستان گالش در نوبت چاپ قرار دارد. برای داستان روز مزرعه هم باید در آینده فکری کرد. با این توضیح ضروری که قلمتان، بسیار خوب است اما گاهی از چارچوب داستان کوتاه بیرون می زند.



در داستان باید چگونگی تفکرات و حوادث نشان داده شوند و در نمایش، چگونگی شخصیت و کنش نمایشی. داستان باید آرام آرام پیش برود و روندهای اندیشه شخصیت اصلی باید به کمک نوعی تدبیر، تاب گسترش تمامی اثر را داشته باشد.

گوتته - شاعر بزرگ آلمانی  
(۱۷۴۹ - ۱۸۳۲)



بشریت، عظیم است و واقعیت، دارای شکل های بی شمار. نهایت آنچه را که می توان با قاطعیت اظهار کرد این است که برخی از گلهای قصه، بوی قصه می دهند و برخی نمی دهند. ولی این که از پیش بگوییم چگونه بایست دسته گل معطران را بیارید، امر دیگری است. اظهار این که نویسندگی باید بر اساس تجربه باشد، همان قدر پسندیده است که بی نتیجه نیز هست.

هنری جیمز - داستان نویس  
(۱۸۴۳ - ۱۹۱۶)